

روزنامه هنر • گزارش	
از ایده تا اجرا راه درازی است، گفت‌وگو با «مرتضی شفیعی» صفحه ۸	
تقابل حقیقت و مجاز زندگی در عصر «اینترفت» صفحه ۹	
«یارانه هدفمند»، اشتباهات ثبت احوال، راو داد صفحه ۱۰	

دوربین حقیقت	
درباره پنجمین فیلم بلند «مهرشاد کارخانی» دربست، آزادی	
«دربست آزادی» پنجمین اثر بلند مهرشاد کارخانی است؛فیلمسازی که سینما را با عکاسی در چندین فیلم سینمایی تجربه می‌کند و قاب‌بندی و میزاسن را خوب می‌شناسد؛ با رسم‌بان باز نشان داد که آدم‌های حاشیه‌ای جنوب‌شهر را خوب می‌شناسد و از درد جامعه فقیر و زخمی آگاه است. البته مهرشاد کارخانی الگویی به‌نام امیر نادری داشته است که یکی از بهترین‌های تاریخ سینمای ایران است و آثار درخشانی در کارنامه‌اش ثبت شده و این خودش امتیاز ویژه‌ای برای این کارگردان به حساب می‌آید. دربست آزادی یک فیلم خیابانی، اجتماعی و معترض از جامعه بحران‌زده امروز ایران است. رنگ فیلم خاکستری است، ریتم فیلم یکدست و تدوین خلاقانه‌ای دارد. موسیقی ستار اورکی بسیار زیبا و در خدمت فیلم است. دوربین داریوش عباری در خلق فضای ملتهب و رفتن به دل سینمای متروک «اروپا» و «البرز» در خدمت داستان بسیار نرم و روان عمل می‌کند و تجربه سالیان فیلمبرداری عباری را به نمایش می‌گذارد.	
مهارت کارگردان در خلق فضاهای شلوغ شهر و رفتن به میان دلالتان و اجتماع دلافروشان نشان آن است که ما کجای این جامعه مغشوش و آشفته قرار گرفتیم؟ دربست آزادی می‌خواهد بگوید حق را به شما نمی‌دهند، با ننشستن و تماشاکردن، کار به سرانجام نمی‌رسد حتی اگر قدرت تو به بار نشیند، حق را باید گرفت و تا پای جان ایستادن، دربست آزادی شما را یاد فیلم‌های موج نو دهه طلایی ۵۰ می‌اندازد و ختم آن سینما را می‌گیرد. به‌نظر نگارنده که خودش فیلمساز است و فصل‌های مشترکی با کارگردان کار دارد، بهترین‌های تاریخ سینمای این مملکت از سال ۴۸ با قیصر آغاز می‌شود و با گوزن‌ها و سوت‌هلان و دایره مینا خاتمه می‌یابد... سینمای این سال‌ها نشان داد که با نظارت دولت سینما جان نمی‌گیرد بلکه جانش را از دست می‌دهد... و جای بسی تاسف است که فیلمی نظیر «دربست آزادی که ادامه فیلم «کوچه ملی» کارگردان است چرا باید در بخش نوعی تجربه قرار گیرد، اصلا چرا باید در کاخ جشنواره، سالن کوچکی به آن اختصاص داده شود و چرا مردم بینند؟ این هم توهین و بی‌توجهی به سینمای مستقل است و هم به شعور کارگردان و عوامل آن و هم کسانی که این جور کارها را می‌پسندند. دربست آزادی درباره فقر و نگرانی و بحران در جامعه وحشت‌زده و سیاست‌زده امروز است. از تماشادن انسان‌ها می‌گوید؛ از عدالت و آزادی می‌گوید، هر چند بی‌نتیجه و بی‌ثمر باشد. از سینما می‌گوید که دیگر نفس نمی‌کشد و باید یاد و خاطره آن فیلم‌های قدیمی و اصل ایرانی و خارجی را بی‌ثمر روی نور دی‌وی‌دی و در تلویزیون شیشه‌ای زنده کرد یا از ماهواره‌های آن طرف آب... دربست آزادی تیتراژ خلاقانه‌ای دارد و آزادی که فقط اسم یک میدان است...	

آب و آتش	
فرصت‌ها، در گذرند	

محمد شریعت‌پناه:
چندی پیش هفتمین جشن انجمن منتقدان و نویسندگان سینمای ایران با حضور جمعی از بزرگان، پیشکسوتان، روسای صنف سینما، هنرمندان، ستارگان سینما و رییس سازمان سینمایی کشور در تالار ایوان ششمس برگزار شد و به منتخبان و برگزیدگان سینما در بخش‌های مختلف؛ بهترین فیلم، کارگردانی، بازیگری، موسیقی و...از سوی انجمن منتقدان جوایزی اهدا شد. همزمان با این جشن باشکوه، در سالن همایش‌های صداوسیما، سومین جشنواره تلویزیونی جام‌جم با حضور انبوه مدیران، مسؤولان، کارشناسان، برنامه‌سازان تلویزیونی و معدودی از بزرگان و هنرمندان برگزار شد و به خالقان بهترین سریال‌ها و برنامه‌های تلویزیون برای چندمین‌بار از سوی مسؤولان صداوسیما جوایزی اهدا شد.
در تالار ایوان ششمس هنرمندان و دست‌اندرکاران سینما در جشن انجمنی شرکت کردند که سال‌هاست آثار آنان را واکاوی و نقد می‌کنند و بی‌رحمانه تولیدات آنها را به باد انتقاد می‌گیرند. در این جشن از بخش زنده تلویزیونی به مدت شش‌ساعت، میان برنامه‌های هرزهنی، جوایز میلیونی، پذیرایی اشرافی، طراحی سنگین صحنه، سخنرانی پراکنده، عدم‌پذیرش انتقال، پاداش‌های آنچنانی و... خبری نبود. در این مراسم که در آن صفا، صمیمیت و صداقت موج می‌زد، هنگامی که قرار شد از پرویز نوری، منتقد پیشکسوت سینما تقدیر شود استاد مسعود کیمیایی از پله‌های صحنه پایین رفت و دست پرویز نوری که سال‌هاست آثار او و سایر سینماگران را نقد می‌کند گرفت و با احترام و تواضع ایشان را تا روی صحنه همراهی کرد و یک عمر تلاش منتقدانه او را ارج نهاد.

در سالن همایش‌های صداوسیما مهندس ضرغامی پشت تریبون رفت و خود را به آب و آتش زد و از هر دری صحبت کرد تا عملکرد رسانه ملی در سال‌های گذشته را تشریح کند. ایشان بخشی از سخنان خود را به انتقاد هنرمندان از سیاست‌های صداوسیما اختصاص داد و حاضر نشد نقد آنان را بپذیرا باشد.
ای‌کاش مهندس ضرغامی به حدیث امام‌صادق(ع) که می‌فرمایند بهترین برادر من کسی است که عیوبم را به من هدیه کند عمل می‌کرد و به‌جای توجیه سیاست‌ها و عملکردهای دق‌ری به نقد دل‌سوزان و آزاداندیشان توجه می‌کرد و رسانه ملی را از این وضعیت نجات می‌داد. ایشان به یاد داشته باشند در عصر رسانه‌ها میزان موفقیت رسانه با تعداد مخاطبان و قدرت تأثیرگذاری آن سنجیده می‌شود و توجیه جایی ندارد. فراموش نکنیم فرصت‌ها به‌سرعت باد در گذرند و فردا دیر است.

روزنامه هنر • گزارش	
از ایده تا اجرا راه درازی است، گفت‌وگو با «مرتضی شفیعی» صفحه ۸	
تقابل حقیقت و مجاز زندگی در عصر «اینترفت» صفحه ۹	
«یارانه هدفمند»، اشتباهات ثبت احوال، راو داد صفحه ۱۰	

سیمرغ در قاف	
روایتی دیگر از اختتامیه جشنواره فیلم فجر شب سخت «آنها»	
عکس: Gettyimages حجت‌الله ایوبی	
شاهسواری نشان داد که کاربلد است. همه‌چیز منظم آغاز شد. برنامه‌ای در‌خور جشن انقلاب و فضایی آکنده از صفا و صمیمیت. رخدادهای شب ۲۳ بهمن از زوایه‌های مختلف آموزنده است. آنها که به هرقیمتی می‌خواهند سینمای ایران را بیگانه با ارزش‌های انقلاب و دفاع مقدس نشان دهند شب سختی را گذرانند. اما آنها که این ارزش‌ها را از اعماق وجودشان باز دارند سرشار از شادی و شغف بودند. سینمای ایران به درخواست بازیگران و کارگردانان سینما و در حرکتی خودجوش چهار بار تمام‌قد به احترام شهدا، جانبازان و ایثارگران ایستاد و با همه وجودش و به‌دور از هرگونه ریا و تظاهر ادای احترام کرد. سخنان مریلا زارعی دل برآمد و بر دل نشست. رزاق کریمی وفاداری‌اش را به این ارزش‌ها در عمل ثابت کرده و جا داشت که از همه حاضرین بخواهد به احترام شهدای دفاع مقدس از جای برخیزند و ادای احترام کنند. بابک حمیدیان گویی همه وجودش پر است از عشق به سردار نبرد پلوه. جای پرویز پرستویی آقای اخلاقی و ارزش‌ها روی صحنه خالی بود. و این است حکایت بسیاری از چهره‌های برجسته سینمای ایران و این است تصویر سینمای ایران. همان چیزی که من با تمام وجود بدان معتمد و در شگفتم از آنان که می‌دانند و می‌کوشند این چهره زیبا را وارونه بنمایانند. می‌دانند و می‌شوراند متدینان خوش‌سرشتی را که این سینمای سینمای ایران را نمی‌شناسند.	
رستخیز و چ را با خیال اسوده می‌توان «فاخر» نامید. به برکت این دوفیلم شاید سینماگران با واژه خوب «فاخر» نیز آشتی کنند.	

در این جشنواره با اندکی باریک‌بینی می‌شد شیرینی اعتماد و رابطه درست بین دولت و هنر را چشید. سینماگران جشنواره را از آن خود می‌دانستند. کاستی‌ها را واقعا نمی‌دیدند. یکی از آنها می‌گفت جشنواره ماست. خوبی‌ها و بدی‌هایش را ما هم شریکیم. سینماگران فقییم خودشان خودجویش خیلی چیزها را رعایت می‌کردند. آنجایی هم که جمله‌ای را از سر صداقت به زبان آوردند که مشکل‌ساز شد با بزرگمنشی پس گرفتند. چه زیباست هنگامی که کارگردان جوان ایرانی بر شش و احساسش به سود سینما غلبه می‌کند و برای دور کردن حاشیه‌ها از سینمای خودش، فیلمش را در آخرین دقیقه‌ها از مسابقه بیرون می‌برد. درود می‌رستم بر همه اهالی سینما. آنهايي که نجیبانه برای موفقیت جان فدا کردند. آنها که خود را شایسته سیمرغ می‌دانستند ولی دم نبرایورند. آنها که سیمرغ گرفتند و برای دوستانشان سر تعظیم فرود آوردند و بر شآن و منزلت خویش افزودند. چه خوب گفت پیرهرات که «از آسمان تاج می‌یارد اما برسر بخش‌بخش بین‌الملل با اینکه جایزه نگرفتم. می‌دانستم که جایزه نمی‌گیرم اما در اختتامیه شرکت کردم. البته دیپلم افتخار ویژه هیات داوران به کارگردان این کار رسید. اما من راجع به خودم احساس کردم که اگر اسم این بخش‌بخش بین‌الملل است چه بهتر که آثار خارجی جایزه ببرند. همان‌طور که دنیا سینمای ما را می‌بیند و به ما جایزه می‌دهد، خیلی خوب است که ما هم آثار خارجی را می‌بینیم. حضور خارجی‌ها عجیب بود و واقعا خوشحال بودند و گفت‌وگویی کلاما فرهنگي توسط این جشنواره صورت گرفت و خوشحال شدم از اینکه بازیگر هلندی جایزه گرفت.

«هنگامه قاضیانی» در گفت‌وگو با «شرق»:

مردم می‌گویند باورت می‌کنیم



عکس: Gettyimages

من در نقش ماندم چرت و پرت است و من اینها را قبول ندارم، اما این تکنیک شاید برای ایشان جواب می‌دهد. من چون بازیگر تکنیکی‌ای نیستم و کاری هم ندارم که تکنیکی‌بودن درست است یا حسی‌بودن، هر کس باید راه خودش را برد. اینجا باز می‌رسیم به دیکتاتوری‌های شخصی که همه می‌خواهند باز برای ما تعریف کنند که چگونه باشیم و چگونه نباشیم. من می‌گویم برای هم تعریف نکنیم چون هر کس دنیای شخصی خودش را دارد. من از ابتدا با حسم جلو رفتم و جواب این را هم از احترام مردم گرفتم. وقتی که در کوچه و خیابان می‌بینمشان، می‌گویند که باورت می‌کنیم و این باور برای من از دوست‌داشتن مهم‌تر است.

کادرابه «طاهره» فیلم «با دیگران» که اثر دیگر شما در جشنواره امسال بود هم توضیح بدهید...

زمانی که به من این کار پیشنهاد شد، من از کارگردانش «ناصر ضمیری» این پیش‌فرض را داشتم که سال ۱۳۹۰- اگر اشتباه نکنم- داور بخش بین‌الملل جشنواره «پروین اعتصامی» محترم و روح‌آمرزیده بودم و فیلم کوتاه «شیر تلخ» را در آن جشنواره از ایشان دیدم و این برای من ماند که چنین کارگردانی با چنین اثری هست و بعدها درموردش شنیدم که برای مستندهایش ۱۳ جایزه بین‌المللی گرفته و ۲۴ جایزه ملی. حالا این مستندساز داشت فیلم داستانی اول خودش را می‌ساخت، حتما با سبک و سیاق خودش. فیلمنامه را برای من فرستاد و اتفاقی که مرا ترغیب می‌کرد، این است که اگر قرار است کار اول این کارگردان ساخته شود، مسلما این تجربه اولش نیست چون نزدیک ۴۶ جایزه مختلف در حوزه مستند گرفته و حالا می‌خواهد مستندهایش را تبدیل به زندگی کند و خب همه می‌دانیم که مستند، بخش اعظمش زندگی است، زندگی‌ای که گاهی اوقات شاید کسالت‌بار باشد و تلخ، چون کار مستند بازنمایی همین‌هاست. آنچه مرا ترغیب کرد این بود که آدم باسواد کی کار خودش را در همه این سال‌ها ثابت کرده، کارگردان این کار است. اتفاقی که مکمل این بود، شاید همین بود که کار در دفتر آقای «امیر سماواتی» تهیه می‌شد و ایشان برای من سه تعریف دارد. تعریف سومش امسال به‌وجود آمد. دو تعریف عمده دارد که یکی «نفس‌عمیق» است کار «پرویز شهبازی» که من وقتی این فیلم را دیدم، خاطرم هست که کل خیابان شریعتی را پیاده راه رفتم و دومین تعریف «کافه ترانزیت» است. بعد که کارنامه را نگاه می‌کنیم می‌بینیم در دفتر آقای «سماواتی» کارهایی تهیه و تولید شده که همه فکرشده بودند. صادقانه بگویم که در کستینگ، ایده‌ال‌های دیگری داشتم برای یک پرسوناژ؛ البته سایر اعضای گروه برمه دلپذیر بودند. با «بابک حمیدیان» و «حمید آذرنگ» به تئاتر آشنا بودم و همکاری با آقای «حسین محجوب» گرامی هم که برایم نعمتی بود در این گروه. بعد از فیلم «نیلوفر» که هفت‌سال است توقیف شده، تصمیم گرفته بودم که دیگر شهرستان نرم ولی سر این کار رفتم و به طرز عجیبی در آن مدت احساس نکردم که از خانواده و شهرم دورم. برای اینکه گروه خیلی گروه‌سالم و عجیبی بود. لوکیشن‌های خیلی سختی داشتیم. صحنه‌هایی در رختشوی خانه‌ای بودم که واقعا ملحفه‌های خونی عفونی داشتیم و همه دستگام‌ها زنگ زده بود و آب‌زاول بود و حتی پنجره نداشت که نفس بکنیم و خانه‌ای که خانه من بود، در اطراف حرم و خانه متروک‌های بود، وضعیتی نبود که بالای چشم من قارچ گذاشت. چون آلوده بود آن محیط. اینها به خاطر این نبود که فیلم ارزان تمام نشود. می‌خواستند موقعیت آدم‌ها واقعی باشد و تجربه واقعا محترمی بود.

کادرای‌های جشنواره امسال را چطور دیدید؟
ما هم به دلیل اینکه سر فیلمبرداری بودم نشد فیلم‌های زیادی ببینم اما حضور و نقش‌آفرینی «مریلا زارعی» ستودنی بود. مطمئنا در روزهای جنگ «مریلا» کودک بوده و تجربه مادر شهیدبودن، به‌تهنایی تجربه عجیبی است که جدا از بخش مادر شهیدبودن، بخش مادر‌بودن هم دشوار است اما «مریلا زارعی» مثل همیشه جان و روحش را برای نقشش در فیلم «شیار ۱۴۳» گذاشته بود.

او این‌بار شجاعتی را رقم زد و تجربه مادر‌بودن و مادر شهیدبودن را که موقعیت واقعا دشواری هم هست، پشت‌سر گذاشت. وقتی بازی‌اش را می‌دیدم تمام صورتم غرق اشک شده بود. «مریلا» را از یاد برده بودم و فکر می‌کردم چرا ما این‌همه از یاد کسانی که جانشان را به خاطر ما فنا کردند دوریم. روح این رفتگان پاک حامی راه این بازیگر عزیز و محترم که تمام نقش‌هایش را با همه وجود زندگی می‌کند؛ از «سربازهای جمعه» تا «شیار ۱۴۳».

کادر حرف دیگری هم مانده است؟
فیلم «زندگی مشترک» که خارج از مسابقه امسال بود به دلیل شرکت در فستیوال‌های خارجی، در جشنواره پارسال هم نمایش داده نشد و توقیف بود. فیلم «بادیگران» هم در بخش سودای سیمرغ اصلا جایزه‌ای برای بازیگری نداشت. نکته خوب این بود که در بخش بین‌الملل برای بازی در فیلم «بادیگران» کاندیدا شدم و این خیلی مهم بود چون هیات داورِ بین‌المللی نقش «طاهره» را دیدند. البته خدا را شکر که این جایزه به بازیگر هلندی رسید و من امسال خوشحال بودم از بخش بین‌الملل با اینکه جایزه نگرفتم. می‌دانستم که جایزه نمی‌گیرم اما در اختتامیه شرکت کردم. البته دیپلم افتخار ویژه هیات داوران به کارگردان این کار رسید. اما من راجع به خودم احساس کردم که اگر اسم این بخش‌بخش بین‌الملل است چه بهتر که آثار خارجی جایزه ببرند. همان‌طور که دنیا سینمای ما را می‌بیند و به ما جایزه می‌دهد، خیلی خوب است که ما هم آثار خارجی را می‌بینیم. حضور خارجی‌ها عجیب بود و واقعا خوشحال بودند و گفت‌وگویی کلاما فرهنگي توسط این جشنواره صورت گرفت و خوشحال شدم از اینکه بازیگر هلندی جایزه گرفت.

تا نویسنده و کارگردان بنشینند و یک تحلیل درست‌تری را برایم به وجود بیاورند. سینما یک حضور متکثر است. یک اتفاق کاملا فلسفی است. چون من بازیگر از در سالن سینما وارد می‌شوم و هم‌زمان تصویرم روی پرده است. این اتفاق در هنرهای دیگر رخ نمی‌دهد. در تئاتر، من هستم و من هستم. یعنی حضور متکثری در کار نیست. من این نگاه را دارم، برخی می‌گویند این نگاه به این دلیل است که من در رشته‌های علوم انسانی تحصیل کردم، اما من معتقدم به‌طور مطلق به خاطر این نیست و بخشی برمی‌گردد به اینکه من وقتی خاطرات کودکی‌ام را مرور می‌کنم، می‌بینم همان وقتی که کتابی نخوانده بودم و از فلسفه هیچ نمی‌دانستم، ذهنیت‌هایی داشتم که بعدها آن ذهنیت با مطالعه و... تقویت شده.

کادر جذا از کمک‌های کارگردان و فیلمنامه‌نویس، با توجه به فاصله زیاد کاراکتر «محدّه» از شما، چطور توانستید این فاصله را طی کنید و به این نقش برسید؟

ممنونم که این فاصله را دیدید. اتفاقی که اینجور مواقع می‌افتد این است که آن روح عزیز، روح «محدّه» می‌آید و مدتی به من خدمتی می‌کند و لطف می‌کند و به من اجازه چسبیدن تجربیاتی را می‌دهد، که من در طول زندگی خودم نداشتم. اتفاقی که می‌افتد برای طی این فاصله، این است که حجم وسیعی از انرژی من گرفته می‌شود. برای همین بعد از هر کارم، معمولا مریض می‌شوم. من باید اینجور مواقع، مثل آدمی که سنگی به او می‌دهند تا آن را از دامنه کوه، به قله برساند، اول باید بپذیرم که این کار را انجام دهم و به خودم بگویم که من باید این کار را عملی کنم. اولین وظیفه بازیگر شاید همین است که این مرزها را بشکند. از زندگی خودش بیرون بیاید و زندگی دیگری را تجربه کند. یک مدت در طول فیلمبرداری همین کار، در طول روز، دایما بغض داشتم. کارم هم که تمام می‌شد، بغض این کاراکتر با من می‌ماند و من دایما این بغض را فرومی‌خوردم. تا ۲۰ روز همین جور بود و دیگر داشت اذیتم می‌کرد. به قدری این موضوع جدی شده بود که بچها که به گفته خودشان همیشه سر صحنه از من انرژی می‌گیرند و این هم لطف خداست، متوجه شدند و «هومن بهمنش» و به من گفت چرا عصبی هستی؟ فکر کنم منظورش این بود که من بفرارم شاید چون «محدّه» بیقرار بود. به این خاطر که یک اتفاق داشت در خانه‌اش می‌افتاد که داشت باعث می‌شد او به خودش بیاید و این اصلا خارج از حیطه حقیقت زندگی نیست. بهانه‌هایی وجود دارند که همیشه سرشان درپوش می‌گذاری اما اینها روی هم تلنبار می‌شوند و از ظرفیت لیوان بیرون می‌زنند. بغض «محدّه» تا مدت‌ها بعد از کار با من بود تا اینکه من تیروید گرفتم. البته شاید این درست نباشد که من هم‌ماش را گردن همین اتفاق بیندازم. می‌شود همان داستان «لا‌توسه» که می‌گوید دیگران را مقصر ندان چون دیگر پایانی برای مقصدراستن دیگران در جهان وجود ندارد. برای من جالب است که چهار، پنج‌ه‌ا بعد از بازی در این نقش تیروید گرفتم. در این مدت دایما فکر می‌کردم چیزی در گلوِ من است. فکر می‌کردم رد می‌شود اما نشد. تا اینکه آزمایش دادم و دکتر دید تیروید دارم. این تیروید هم، اتفاقا گره بود. یعنی در گلوِ من گره به‌وجود آمده بود. این از «محدّه» با من ماند و خاطره بدی هم نیست، چون جزو من است. یادم است یک‌بار بازیگری گفته بود که اینک بازیگری می‌گوید

همیشه معتقدم که ما در کار، خلاقیت‌مان را کشف می‌کنیم. یعنی هر روز خلاقیت‌مان با کار، پرورش پیدا می‌کند. حداقل برای من اینگونه است. بعضی به آن پرسوناژی که در اختیارشان گذاشته می‌شود، روح و شخصیت می‌دهند و آن را روی پرده سینما یا صحنه تئاتر زنده می‌کنند، اما برای من درست برعکس اتفاق می‌افتد	
---	--



قلی از فیلم «زندگی مشترک آقای محمودی و بانو»



«هنگامه قاضیانی» که برای بازی در فیلم‌های «به همین سادگی» و «روزهای زندگی» در چند سال گذشته دو سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن جشنواره فجر را دریافت کرده، بنا بود امسال هم پرکارترین بازیگر جشنواره باشد که با کناره‌گیری و حذف سه فیلمی که در آنها حضور داشت، نهایتا فیلم‌های «زندگی مشترک آقای محمودی و بانو» روح‌الله حجازی و همین‌طور «با دیگران» ناصر ضمیری با بازی او روی پرده سینماهای جشنواره رفت. درباره نقش‌هایش در این دو فیلم و همین‌طور جشنواره امسال با او به گفت‌وگو نشستیم.	
--	--

کادر درباره چگونگی شکل‌گیری همکاری با «روح‌الله حجازی» در فیلم «زندگی مشترک آقای محمودی و بانو، بگویند...

از ابتدای اینکه فیلمنامه این فیلم در حال نگارش بوده، نقش «محدّه» برای من در نظر گرفته می‌شود و من انتخاب اول کارگردان بودم. از وقتی این پرسوناژ برای نویسنده- آقای طالب‌آبادی- و کارگردان شکل می‌گیرد، به لحاظ نوع ارتباط فکری این نویسنده و کارگردان که ارتباط عجیبی هم هست، فقط به من فکر می‌کنند. بعد هم آقای حجازی محترم با من تماس گرفتند و این موضوع را مطرح کردند. کستینگ برایم خیلی مهم بود، در این کار به خصوص، البته به همه کارها مهم است اما در این کار به‌خاطر نوع تعامل آدم‌ها و ارتباطاتشان برایم مهم‌تر هم بود. فیلمنامه را که خواندم، نقش را دوست داشتم اما یک‌سری نقاط مبهم برایم وجود داشت که ربطی به فیلمنامه نداشت، مربوط بود به کشف شخصیت «محدّه» که طراحی‌های خودم برای شکل‌گیری این کاراکتر شکل بگیرد. یک‌بار بابت این تردیدهایم انصراف دادم که بعد از آن بلافاصله کارگردان و فیلمنامه‌نویس جلسهای برای من گذاشتند و در آن جلسه به طرز خوبی این کاراکتر را برایم باز کردند و من دیدم در عین ساده‌بودن نگارش این پرسوناژ در فیلمنامه، «محدّه» برای من شخصیت پیچیده‌ای دارد. این شانس را آوردم که گروه خیلی عجیب و خوبی شد و همه آدم‌هایی که باید در این گروه می‌بودند، آمدند و این گروه شکل گرفت. دور‌خوانی‌ها خیلی سریع به آن نقطه‌ای که برای ارتباط با هم می‌رسیدیم، رسید؛ مثلاً ارتباط من و «اترانه عبدل دوستی» برای اینکه به طرر خاله و خواهرزاده باشیم. ارتباط من با کاراکتری که به حریم خصوصی من می‌آمد یعنی ارتباط با کاراکتری که «پیمان قاسم‌خانی» آن را بازی می‌کرد. ارتباط من با همسرم یعنی «حمید فرخ‌زاده» که پسر خاله من هم بوده و با توجه به اینکه من نازا بودم و او به‌خاطر ارتباطی که در خانواده وجود داشته من طلاق نداده. برای ایجاد این پیش‌زمینه‌ها ما دور‌خوانی کردیم و خیلی زود به نقطه‌ای که باید، رسیدیم. رفتم در عمارت «محدّه» و این فیلم در کمال آراش عجیب و در کمال مناسبت عجیب با یک فضای خیلی متین و محترم و منم‌زک، شکل گرفت. این مناسبت از یک لیدر خوب برمی‌آید. لیدرهایی که آقای حجازی و آقای داوری بودند و البته آقای طالب‌آبادی، نویسنده کار.

کادر تردید حرف زدید؛ تردیدی که برای ایفای نقش «محدّه» داشتید. درباره این تردید و چرایی‌اش می‌گویید؟
خیلی اوقات این ابهام به سرغام می‌آید، اتفاقا همان وقت‌ها، اتفاق خوبی هم برای من در ایفای آن نقش می‌افتد. این ابهام برای بازی شخصیت‌هایی پیش می‌آید که گاهی اوقات نمی‌بینمشان. می‌بینمشان ولی انگار برای من روی سطح‌اند. در صورتی که اتفاقا آن شخصیت، عمیق است و من نمی‌دانم که تا کجا باید در عمق آن پیش بروم. مثل این می‌ماند که به یک نفر بگویند باید بروی زیر این آقیانوس و نمی‌گویند چندمتر باید بروی. من آن چند متر را سوال می‌کنم. این تردید به این خاطر است که من بفهمم چند متر باید از سطح آقیانوس فاصله بگیرم. آیا لازم است برای تنفس زیر آب، دستگامی به خودم بپریم؟ درواقع باید بفهمم که با روح خودم چند کنم و چه میزان باید به روح کاراکتر نزدیک شوم. اعتقاد من بر این است - و اعتقاد شخصی هم هست و دیکتاتوری در کار نیست- این در همه جهان هست منتها ما هنوز کمی با آن مساله داریم. وقتی ما صحبتی می‌کنیم، همه برداشت می‌کنند که داریم نظر شخصی‌مان را تحمیل می‌کنیم. من می‌گویم که نه! هر کسی در موقعیت شخصی خودش ایندئولوژی و جهان‌بینی‌ای دارد که این نگرش و جهان‌بینی تعریف می‌کند راه او و عقیده‌اش را و مسیری که در حرفه و زندگی شخصی‌اش طی می‌کند؛ اتفاقی که برای من افتاده و به مرور کشفش کردم. دروغ است اگر بگویم از سال ۱۳۷۹ که اصلا کارم با سینما شروع شد، کشفم اتفاق افتاد. همیشه معتقدم که ما در کار، خلاقیت‌مان را کشف می‌کنیم. یعنی هر روز خلاقیت‌مان با کار، پرورش پیدا می‌کند. حداقل برای من اینگونه است. بعضی‌ها به آن پرسوناژی که در اختیارشان گذاشته می‌شود، روح و شخصیت می‌دهند و آن را روی پرده سینما یا صحنه تئاتر زنده می‌کنند، اما برای من درست برعکس اتفاق می‌افتد؛ یعنی مثلاً در تئاتر، اگر بناسد در «کالیگولا»ی آلبر کامو، «کانسونیا» باشم، من به آن زمان و آن اتفاق می‌روم و «کانسونیا»ست که روحش به من موقعیتی می‌دهد تا تجربیاتی که نداشتم را بگیرم و همان تجارب را از دنیای مجازی به دنیای حقیقی خودم بیاورم. این اتفاق درمورد «محدّه» هم تکرار شد. یعنی من می‌دیدمش اما نمی‌دیدمش. واقعا نمی‌دیدمش. مثل «طاهره» در فیلم «به همین سادگی». این باعث شد